

لوتروپ استودارت و نوزایی اسلامی

در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی

عبدالله شهبازی

جنبش نوزایی اسلامی پدیده خلق الساعه‌ای نیست و حداقل از سال ۱۸۵۷ میلادی، یعنی از زمان وقوع انقلاب بزرگ هندوستان، مورد توجه جدی اندیشمندان غرب بوده است. بررسی آثار اسلام‌شناسان و شرق‌شناسان غربی در سده نوزدهم و دو دهه نخستین سده بیستم میلادی نشان می‌دهد که در آن دوران به پدیده نهضت اسلامی به‌طور کامل از زاویه تقابل و تعارض تمدن‌ها نگریسته می‌شد. به عبارت دیگر، این گروه از متفکرین، دنیای غرب را یک کلیت واحد تمدنی می‌دیدند که در تعارض سیاسی با کلیت واحد تمدنی دیگر به نام دنیای اسلام قرار گرفته است. این شیوه نگرش به دنیای اسلام از دهه ۱۹۲۰ میلادی تقریباً به فراموشی سپرده شد و علت این امر از یکسو افول نهضت جهانی اسلام و تجزیه آن به جنبش‌های جدید ناسیونالیستی بود و از سوی دیگر سربرکشیدن جنبشی به نام کمونیسم که بیش از نیم قرن تمامی حرکت‌های ضد استعماری جهان معاصر را تحت‌الشعاع خود قرار داد. یکی از آخرین آثار که در مقطع این تحول نگاشته شده و جنبش اسلامی را همچنان بمثابة یک کلیت واحد تمدنی و در تعارض با تمدن جدید غرب می‌بیند، کتاب *دنیای نوین اسلام* اثر لوتروپ استودارت، اسلام‌شناس آمریکایی، است که در سال ۱۹۲۱، یعنی چهار سال

پس از پیروزی انقلاب بلشویکی روسیه، در نیویورک منتشر شد.^۱ استودارت یک اسلام‌شناس متنفذ است که نظریات او در تکوین استراتژی ایالات متحده آمریکا در قبال دنیای اسلام در اوایل سده بیستم نقش داشت و اهمیت کتاب او به این دلیل است. کتاب استودارت در زمان خود، هم در مطبوعات غرب و هم در جهان اسلام، پژواک گسترده داشت و به تعبیری کتابی جنجالی بود. از جمله، احمد امین در روزنامه وقت (مورخ ۱۴-۱۵ نیسان ۱۳۳۸ ق.) سرمقاله خود را به بررسی این کتاب اختصاص داد و نوشت:

آقای لوتروپ استودارت، از نویسندگان معروف سیاسی آمریکا، دو ماه پیش کتاب خود به نام *دنیای نوین اسلام* را منتشر نمود. این کتاب توجه همه نشریات بریتانیا و ایالات متحده آمریکا را به خود جلب کرد و بحث‌ها و مناقشات جدی را برانگیخت. نویسنده، به‌رغم گسترش وسایل ارتباطی در آمریکا و اروپا، بر ناآگاهی غربیان از وضع دنیای اسلام تاکید می‌ورزد.

کتاب استودارت کمی پس از انتشار به زبان‌های ترکی و عربی منتشر شد. مترجم ترکی علی‌رضا سیفی بیگ است و مترجم عربی عجاج نویهض. متن ترکی با مقدمه و توضیحات بهاء سعید و متن عربی با مقدمه و توضیحات امیر شکیب ارسالان منتشر شده است.^۲

استودارت در آغاز کتاب خود می‌نویسد:

در یکصد ساله اخیر که اروپا در کار تسخیر و استیلا بر جهان بود، دنیای اسلام دستخوش یک انقلاب و تغییر داخلی بزرگ شد. توفان پرآوازه تجاوز غرب شرق خفته را به جنبش درآورد. دنیای اسلام از ضعف و ناتوانی خود باخبر شد و این توجه پنهان ولی عمیق ۲۵۰ میلیون امت محمدی را از منتهالیه آفریقا تا

1. Lothrop Stoddart, *The New World of Islam*, New York: Sanborn, 1921.

۲. بخشی از کتاب استودارت در سال ۱۳۲۰ به فارسی ترجمه و منتشر شده است: لوتروپ استودارت، *امروز مسلمین یا عالم نو اسلام*، ترجمه احمد مهذب، تهران: ۱۳۲۰ ش. از متن کامل کتاب فوق ترجمه‌ای در اختیار نگارنده است که شیخ ابراهیم قزلباش زنجانی در حوالی سال ۱۳۱۰ شمسی، در سن هشتاد سالگی، از ترکی به فارسی ترجمه کرده است. این نسخه به‌صورت دستنویس است و زنجانی برخی توضیحات خود را به‌صورت حاشیه بر متن اصلی افزوده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی در *طبقات اعلام الشیعه* در ذیل شرح حال سید جمال‌الدین اسدآبادی به عنوان یک از منابع خود به ترجمه عربی کتاب استودارت استناد کرده است.

ترکستان آسیا بیدار کرد... این شراره با پژواک گسترده خویش آتش نوزایی اسلامی را برافروخت و حرکت نوزایی اسلامی جنبش اتحاد اسلام را پدید ساخت... برخی انگیزش‌ها چون اندیشه دمکراسی و پارلمانتاریسم و ناسیونالیسم و آموزش تکنولوژی و اندیشه‌های سیاسی، حتی سوسیالیسم و بلشویسم، و اندیشه‌های مستقل سیاسی و ایدئولوژی‌های اروپایی به دنیای اسلام وارد شدند. از سوی دیگر، تجاوزات و سلطه قدرت‌های اروپایی پیوسته بر این اندام خفته فشار وارد می‌کرد. سرانجام، این همه غوغا و توفان دنیای اسلام را بیدار و بیدارتر کرد.

به‌نوشته استودارت، در سده هیجدهم اروپاییان هنوز تهاجم جدی خود را به مناطق مهم دنیای اسلام، چون عثمانی و هندوستان، آغاز نکرده بودند و لذا جنبش‌های نوزایی اسلامی هنوز بعد مقابله با غرب را نداشت و دنیای اسلام هنوز خطر فوق را به درستی درک نکرده بود. در اواسط سده نوزدهم میلادی این وضع بطور ریشه‌ای دگرگون شد. اشغال هندوستان به‌وسیله بریتانیا، یورش روسیه به قفقاز و سلطه فرانسه بر الجزایر بخش مهمی از دنیای اسلام را مورد تهدید قرار داد و اندیشمندان مسلمان را متوجه خطر قریب‌الوقوع سلطه غرب بر سراسر جهان اسلام نمود. بدینسان، جنبش اتحاد اسلام بعد خصومت‌آمیز علیه غرب به خود گرفت. در آغاز، مقابله و دشمنی با غرب پراکنده و فاقد نظم و انسجام بود. عبدالقادر در الجزایر و شیخ شامیل در قفقاز و داغستان با اتباع اندک خویش و بی‌خبر از قدرت سلاح‌های جدید غریبان با از جان‌گذشتگی به نبردی دلیرانه دست زدند. آنان به رغم تمجید و تکریم فراوان از سوی مسلمانان از حمایت مادی دولت‌های اسلامی برخوردار نشدند و شکست خوردند. بدینسان، ترس و نفرت از غرب در میان مسلمانان شدت یافت. در سال‌های پس از ۱۸۷۱ میلادی سراسر جهان اسلام دستخوش توفان شد. قبایل الجزایر در سال ۱۸۷۱ قیام کردند. در شمال آفریقا جهاد علیه غرب آغاز شد. بزرگترین آن قیام مهدی سودانی در اواخر سده نوزدهم بود که لرد کیچنر آن را سرکوب کرد. در افغانستان شورش‌های مهمی رخ داد که بر مسلمانان شمال هند تأثیر گذارد. این شورش‌ها را انگلیسی‌ها با صرف هزینه زیاد خاموش کردند. آسیای میانه نیز به جوش آمد. این جنبش به سمت شرق گسترش یافت، به میان مسلمانان چین راه یافت و قیام بزرگی را در ترکستان چین و ایالت یاننان پدید آورد. در مستملکات هلند در هند شرقی نیز شورش‌هایی پدید شد که هنوز (در زمان تالیف کتاب استودارت) به پایان نرسیده است.

استودارت این شورش‌های ضد استعماری مسلمانان را حرکت‌هایی خودانگیخته، فاقد برنامه و تدارک و سازمان می‌خواند؛ حرکت‌هایی که صرفاً بر اساس نفرت از بیگانگان اروپایی به‌طور خودجوش پدید شد و به همین دلیل نیز خاموش شدند. در

هیچ یک از این قیام‌ها رهبری مدیر و کاردانی دیده نشد. مهم‌ترین این شورش‌ها قیام مهدی سودانی بود. اعتقاد به مهدویت در میان مسلمانان جایگاه برجسته‌ای دارد. معهدا، حتی قیام سودان نیز که با تکیه بر این باور دینی عمیق بود به جایی نرسید. پس از شکست و افول این جنبش‌ها، بار دیگر به‌طور موقت سکوت دنیای اسلام را فراگرفت و این سرآغاز مرحله نوینی در تجدید حیات دنیای اسلام است. در این مرحله، متفکرین مسلمان درک کردند که در برابر سپاه مقتدر و منظم و اسلحه پیشرفته اروپایی جنبش گروهی از مردم تهیدست و فاقد امکانات و رهبری به جایی نمی‌رسد. اگر قرار است دنیای اسلام را از یوغ اسارت اروپا رها سازند، باید به دانش و آگاهی جدید مجهز شوند و از غرب راز تفوق و برتری آن را بیاموزند و برای تحقق این آرمان به یک نوزایی دینی نیاز است. بدینسان، جنبش اتحاد اسلام، به شکل آگاهانه آن، از اواسط سده نوزدهم آغاز شد. این جنبش به دوگونه خودنمایی کرد: یکی از طریق تشکیل فرقه‌ها و مسلک‌های جدید اسلامی مانند طریقت سنوسی در شمال آفریقا؛ و دیگری از طریق تبلیغاتی که جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) و اندیشمندان پیرو او آغاز کردند.

در تصویر استودارت از جنبش نوزایی اسلامی، طریقت سنوسی شمال آفریقا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. استودارت، احمد شریف سنوسی، رهبر سنوسیان زمان خود، را رهبری دارای اقتدار شایان توجه توصیف می‌کند و می‌افزاید طریقت سنوسی را، که در طول حیات هشتاد ساله خود همواره موفق بوده، باید یکی از عناصر مهم در تجدید حیات اسلامی دانست که در تمامی دنیای اسلام تأثیر آن نمایان است و حتی در دو شهر مقدس مکه و مدینه تأثیرات احیاکننده جدی دارد. تمامی شمال آفریقا تحت سیطره طریقت سنوسی است و در همه نقاط آن، از فاس (پایتخت مراکش) تا سرزمین سومالی، زاویه‌ها (خانقاه‌ها)، و به اصطلاح غربیان لژهای، سنوسی وجود دارد. تمامی این زاویه‌ها وابسته به خانقاه بزرگ مرکزی سنوسی، واقع در جوف، هستند. این محلی است اسرارآمیز که تا زمان نگارش کتاب استودارت تنها یک اروپایی به‌طور پنهان به آن راه یافته بود. بدینسان، به‌نوشته استودارت، در آستانه سده بیستم میلادی در کنار دولت‌هایی که عموماً با حمایت اروپاییان حکومت خود را بر مسلمانان شمال آفریقا با حربه زور و تهدید اعمال می‌کردند، یک دولت معنوی بسیار مقتدر و پنهان نیز پدید شد و آن جنبش سنوسی است. استودارت پیش‌بینی می‌کرد که سه قدرت اروپایی مستقر در منطقه، بریتانیا و فرانسه و ایتالیا، در مقابل اقتدار این حکومت معنوی متنفسد بی‌اعتنا نخواهند ماند و سرانجام به جنگ با آن برخوانند خاست. استودارت می‌نویسد سنوسی‌ها با سلاح روحانی و دینی خود بیشتر از کسانی چون مهدی سودانی به اسلام خدمت کرده‌اند و با تلاش خستگی‌ناپذیر خویش بسیاری از قبایل وحشی آفریقا را به

اسلام جلب نموده‌اند.

استودارت بهترین دلیل برای اثبات وجود جنبش و پویایی دنیای اسلام در طول یکصد سال اخیر را تلاش مدام و خستگی‌ناپذیر مسلمانان در نشر دین اسلام و جلب قبایل آفریقایی و پیروان سایر ادیان می‌داند. او می‌نویسد اسلام در طول حیات طولانی خود هیچگاه، حتی زمانی که در نهایت انحطاط و ضعف به سر می‌برد، از نشر دین خود و دعوت ملت‌ها و اقوام غیرمسلمان به آئین خویش کوتاهی نکرده و به طرز حیرت‌انگیزی همواره در کار نفوذ و توسعه بوده است. در تمامی دوران قرون وسطای اروپا، اسلام به گسترش خویش در هندوستان و ترکستان و چین ادامه داده و سرزمین‌های وسیعی را به قلمرو خود افزوده است. در سده‌های چهاردهم تا شانزدهم میلادی، عثمانی نیز به طرز متین در شبه جزیره بالکان در کار توسعه اسلام بود. رهبران مسلمان در آفریقای غربی و هند شرقی و کشورها و جزایر دوردست خاوری چون جزایر فیلیپین به موفقیت‌های بزرگ دست یافتند. معهذاً، جنبش نوزایی اسلامی، که در نیمه سده نوزدهم آغاز شده، آتش زیرخاکستر نشر اسلام را بار دیگر و با قدرتی نوین شعله‌ور ساخته و این شراره عظیم مرزهای خطه پهناور دنیای اسلام را درنوردیده و با توانی شگرف در چهارگوشه گیتی به پیش می‌تازد. به گفته استودارت، هر فرد مسلمان در ذات خود یک مبلغ دینی و یک مسیونر مذهبی است و به طور طبیعی و با سادگی بیان خویش آشنایان و همسایگان را به دین خود دعوت می‌کند. این دعوت تنها به علمای دینی اختصاص ندارد، بلکه سیاحان و درویشان و تاجران مسلمان، و حتی مهاجران فقیر و ناتوان نیز، همواره در کار نشر و توسعه دین خود هستند. بیست سال پیش از استودارت، چرفال انگلیسی در مقاله «سنوسیه و جهادی که ما را تهدید می‌کند» (مجله قرن نوزدهم) گفته بود «آیین محمدی در آفریقا به طرز حیرت‌انگیزی توسعه می‌یابد و بت‌پرستی را از میان بر می‌دارد. در برابر نشر اسلام در آفریقا، تبلیغات مسیحیت مانند یک قصه کودکانه است.» و یک مسیونر پروتستان فرانسوی گفته بود: «توسعه اسلام، به رغم اینکه گاه کندی می‌گیرد، پیوسته و مدام در حرکت است و می‌بینیم که به قلب آفریقا نیز رسیده است. اسلام از هیچ چیز نمی‌ترسد و به رغم موانعی که در راه اوست بی‌وقفه و مدام به سوی هدف خویش رهسپار است. اسلام به مسیحیت، این رقیب جدی و معارض قوی خود، با خونسردی و به دیده‌ای خالی از کین و نفرت می‌نگرد زیرا از کامیابی خویش مطمئن است. در حالیکه اروپاییان به فتح مادی آفریقا مشغول‌اند، اسلام در کار غلبه معنوی بر آفریقا است.»

استودارت نمونه‌ای کاملاً جدید را به عنوان مثال ارائه می‌دهد: یکی دو سال پیش از انتشار کتاب استودارت مأمورین مستعمراتی بریتانیا ناگهان کشف کردند که اسلام با

شتاب عجیبی در نیاسالند آفریقا (مالاوی کنونی) در حال گسترش است. آنان پس از بررسی و پژوهش دانستند که اعراب زنگبار اسلام را به این منطقه وارد کرده‌اند و نشر اسلام در آنجا از سال ۱۹۰۰ آغاز شده است. ده سال بعد در سرزمین نیاسالند هیچ روستایی نبود که در آن مسجد و امام و معلم مکتب نباشد. در این سرزمین گسترش اسلام بُعدی خصمانه علیه اروپاییان داشت. لذا، انگلیسی‌ها، به دلیل هراس از توسعه اسلام در سایر مناطق، کوشیدند تا مانع انتشار آن در نیاسالند شوند ولی توفیقی نیافتند. امروزه، بسیاری از پژوهشگران اروپایی نگران آنند که اسلام از منطقه زامبزی (میان زامبیا و موزامبیک) نیز بگذرد. در اینصورت انتشار آن در کیپ کلنی طول چندانی نخواهد داشت. اسلام این پیروزی خویش را نه تنها با جلب بت‌پرستان بلکه با جلب مسیحیان آفریقایی نیز کسب می‌کند. در غرب آفریقا بسیاری از کسانی که توسط مسیونرهای مسیحی جلب شده بودند، مسیحیت را ترک گفته و به اسلام گرویده‌اند. از سوی دیگر، در شرق آفریقا کلیسای حبشه، که از دیرباز نگهدارنده مقاومت در برابر نشر اسلام بوده، در میانه توفان توسعه اسلام، که آن را از هرسو فراگرفته، در آستانه نابودی است. حبشی‌ها نه با جنگ و زور بلکه از طریق مدارا و مقابله فکری به اسلام می‌گروند. قبایل بزرگی که در پنجاه سال پیش حتی یک مسلمان در میان آنها یافت نمی‌شد، امروزه تماماً به اسلام گرویده‌اند. به گفته استودارت، قدرت انتشاری که اسلام در آفریقا از خود نشان داده، و همچنان با سرعت و وسعت رشد می‌یابد، دلیل بزرگی است بر قدرت توسعه و جاذبه این دین. نمونه آفریقا نمونه برجسته و شایان توجهی است از توانمندی اسلام برای پیروزی بر جهان.

رشد اسلام تنها در قاره آفریقا نیست، در سایر نقاط جهان نیز این روند در جریان است. استودارت به نمونه تاتارهای مسلمان امپراتوری روسیه اشاره می‌کند.^۳ ترک‌ها و تاتارها مدتی مدید در زیر سلطه استبداد روسیه بودند. در این دوران طولانی کلیسای ارتدکس برای جلب اهالی این خطه به مسیحیت تلاش فراوانی مصروف داشت و در برخی مناطق موفق بود. ولی در سده نوزدهم روندی معکوس آغاز شد. ترک‌ها و تاتارهای روسیه تحت تأثیر جنبش نوزایی اسلامی تحرکی جدی یافتند و به هم‌نژادان ارتدکس خود فهماندند که به راهی خطا رفته‌اند. به رغم تلاش کلیسای ارتدکس و به رغم فشار دولت روسیه، بسیاری از این نومسیحیان مجدداً به اسلام گرویدند. به علاوه، مبلغین مسلمان تاتار بسیاری از قبایل "بت‌پرست" شمال روسیه را به اسلام جلب کردند و گسترش اسلام در این خطه نیز آغاز شد. بدینسان، تلاش و غیرت دینی

۳. در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی واژه تاتار به همه سکنه قفقاز و آسیای میانه اطلاق می‌شد.

مسلمانان ترک و تاتار بر فشار استبداد روسیه غلبه یافت.

در سده نوزدهم، در سرزمین دوردست چین نیز شاهد جوش و خروش فوق‌العاده و عظیم اسلام‌گرایی بوده‌ایم. ورود اسلام به سرزمین چین پیشینه‌ای کهن دارد. تاجران مسلمان نخستین داعیان و ناشران اسلام در چین بودند. مسلمانان چین به‌ویژه در منطقه یاننان، در جنوب چین، و نیز در منطقه شمالی چین مستقر هستند. ترکستان شرقی، یا ترکستان چین، که در سده هیجدهم به تصرف دولت چین درآمد، محل تراکم جمعیت مسلمانان است. در آغاز دولت چین با این مسلمانان رفتار مناسبی داشت ولی بتدریج رفتار جسورانه ایشان، که داعیه استقلال داشتند، دولت چین را نگران کرد و لذا پاره‌ای از امتیازاتی که به آنان داده شده بود ملغی شد و فشار آغاز گردید. در اوایل سده نوزدهم نسیم بیداری و نوزایی اسلامی بر مسلمانان چین وزید و شورش آنان آغاز شد. این شورش در ایالت یاننان و در ترکستان شرقی آشوبی بزرگ پدید ساخت. مسلمانان، که محرک آنان غیرت دینی بود، به جنبش درآمدند و توان نظامی عظیمی از خود بروز دادند. در ترکستان شرقی رهبری شورش با یک سردار مقتدر به نام یعقوب خان بود. در نتیجه این شورش و مقاومت، ترکستان شرقی و ایالت یاننان برای چند سال به استقلال دست یافت. اهمیت این شورش و قدرت مسلمانان در حدی بود که برخی سیاستمداران و اندیشمندان غربی گمان بردند که مسلمانان در غرب چین نه تنها استقلال خود را حفظ خواهند کرد بلکه با تحکیم اقتدار خویش به سراسر امپراتوری چین هجوم خواهند برد. یعقوب خان، سردار کاشغری، در همه جا شهرت یافت و حتی عبدالحمید، سلطان عثمانی، او را مورد توجه قرار داد و به وی نشان و لقب عطا کرد. ولی دولت چین در پی جنگ‌های خونین و کشتارهای بسیار و موخس موفق به سرکوب این شورش شد. در پی این شورش، جمعیت مسلمان، به دلیل کشتارهای عظیم، کاهش یافت و آنان دیگر نتوانستند قدرت خویش را حفظ کنند. به رغم این حوادث، هم اکنون (زمان تالیف کتاب استودارت) تعداد مسلمانان چین حدود ده میلیون نفر است و این مردم کاملاً به اسلام وفادارند. به نوشته استودارت، تکاپوی دنیای اسلام در سده نوزدهم منحصر به آنچه گفته شد نیست. اسلام در هندوستان نیز فرآیند پیشرفت خود را متوقف نکرده و به‌ویژه در مستعمرات وسیع هلند در هند شرقی و جزایر آن پیوسته در حال گسترش بوده و هست.

استودارت دومین کانون تحرک و نوزایی اسلامی را جنبش اتحاد اسلامی می‌داند و این حرکت را با شخصیت سید جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) مرتبط می‌شمرد. به نوشته استودارت، سید جمال‌الدین، برخلاف سنوسی‌ها، به امور دینی کمتر می‌پرداخت و بیشتر در عرصه سیاست می‌کوشید. او نخستین مسلمانی است که خطر سلطه اروپا بر

دنیای اسلام را در همه ابعاد آن دید و درک کرد و تمامی زندگانی خود را به توجه دادن مسلمانان به این خطر مصروف داشت. لذاست که حکام دولتهای اروپایی دارای مستملکات به زودی جمال‌الدین را به عنوان یک بیدارگر افکار و ماشین شورش و آشوب شناختند و به‌ویژه مأمورین انگلیسی از این مرد بسیار ترسیدند و در پی تعقیب و ایزاء او برآمدند. استودارت تصویری مغرضانه از اندیشه‌ها و تعالیم سید جمال‌الدین به‌دست می‌دهد و نگرش و تکاپوی ضد استعماری سید جمال را به‌عنوان روحیه و حرکتی <ضد مسیحی> به تصویر می‌کشد و سپس می‌نویسد: <واقعا اگر به سراسر دنیای اسلام به دقت نظر افکنیم، ترس و نفرت و بیزاری از سلطه غریبان را در میان همگان مشاهده می‌کنیم و می‌فهمیم که جمال‌الدین تا چه حد در میان مسلمانان نفوذ و تأثیر برجای گذاشته است.>

استودارت آنگاه از موج تحرک نهضت اسلامی در سال‌های نخستین سده بیستم سخن می‌گوید و یکی از شاخص‌های کاملاً جدید و هشداردهنده آن را دعوت مسلمانان از مردم "بت‌پرست" آسیایی برای اتحاد و همکاری علیه دولتهای "منفور" و "ستمگر" اروپایی می‌بیند. استودارت می‌نویسد:

این اقدام حیرت‌انگیز و بی‌سابقه است. پیامبر اسلام از تورات و انجیل و زبور باکمال احترام یاد کرده، پیروان موسی و عیسی و غیره را "اهل کتاب" خوانده و خویش را "خاتم پیامبران" نامیده است. او به رعایت روابط حسنه مسلمانان با "اهل کتاب" توصیه کرده، در حالی که ملت‌های دیگر را "بت‌پرست" و "مشرک" و به کلی مردود خوانده است. این روش سلوک با "اهل کتاب" و "مشرکین" را تاکنون مسلمانان به دقت رعایت می‌کردند. نفرت و دشمنی مسلمانان از مسیحیان، به هر درجه، قطعاً کمتر از نفرت ایشان از هندوها و بودایی‌ها و پیروان کنفوسیوس و سایر "بت‌پرستان" شرق بوده است. نخستین دگرگونی در این روش، در سال ۱۹۰۴ و در جنگ روسیه و ژاپن دیده شد. در آن زمان، نفرت و هراس مسلمانان از مسیحیان بدانجا رسید که اکثر ایشان از غلبه یک دولت "مشرک" شرقی (ژاپن) بر اروپاییان (روسیه) با شور و شادی استقبال کردند. در این رابطه "بت‌پرست" بودن ملت پیروزمند مورد توجه قرار نگرفت. حتی برخی مسلمانان پرحرارت به این فکر افتادند که ژاپن دلیر و فاتح را به اسلام دعوت کنند. برای تحقق این منظور تبلیغات آغاز شد، روزنامه‌ها تأسیس گردید و میسیون‌ها به پا شد. حتی سلطان عبدالحمید عثمانی یک کشتی جنگی حامل هیئتی از مبلغین اتحاد اسلام را به ژاپن فرستاد. در همه جا سخن از مسلمان کردن ژاپنی‌ها بود. در سال ۱۹۰۶ یک روزنامه مصری نوشت: <انگلستان به دلیل سلطه

بر شصت میلیون اتباع مسلمان خویش، از مسلمان شدن ژاپن می‌ترسد. اگر ژاپن مسلمان شود سیاست جهان اسلام دگرگونی بنیادین خواهد یافت. > در آن سوی دنیا، یک مسلمان چینی گفت: > اگر ژاپن می‌خواهد دولت بزرگی شود و قاره آسیا را بر سراسر جهان مسلط گرداند، تنها از راه پذیرش دین مبین اسلام به این هدف می‌رسد. > پس از مدتی روشن شد که ژاپن، به‌رغم اینکه هیئت‌های نمایندگی اسلام را با خشنودی و احترام پذیرفت، حاضر به قبول دین اسلام نیست. ولی به‌رحال، این نخستین گام در بهبود روابط جهان اسلام با اقوام غیر اهل کتاب بود. جنگ بالکان مسلمانان را بیشتر به این سو راند. این دگرگونی روحیه مسلمانان را در دعوت آنان از هندوهای >بت پرست< می‌توان دید. یک نمونه از نشریه اخبار شرق ذکر می‌شود: >روح شرق بیدار می‌شود و می‌کوشد تا استیلای غرب را دفع کند. ای فرزندان هند! به ما کمک کنید! آمال و اخلاق و عرفان و غیرت استقلال‌خواهی خویش را به کار اندازید! با اقتدار هندی خویش ما را یاری کنید! بگذار تا آن جان‌هایی که در قله‌های هیمالیا پنهان است به جنبش آیند! به معبود جنگ دعا کنید و از او بخواهید که فریاد پیروزی حق روز به روز بلندتر شود! هزاران خدایان خویش را، که می‌دانید طرفدار حق هستند، بخوانید! دست به دست یکدیگر دهیم و سپاه دشمن را پایمال کنیم.<

به‌نوشته استودارت، برای کسانی که با سده‌ها پیشینه نگرش مسلمانان به >بت پرستان< آشنایی دارند، این نوشته یک مسلمان حیرت‌انگیز است. در این سخنان آرزوی بزرگی نهفته است؛ آرزویی که منحصر به مسلمانان هند نیست. در میان مسلمانان چین نیز همین احساس مشاهده می‌شود: نشریه سعید، که در ترکستان چین انتشار می‌یابد، به >همه چینی‌ها< مقاومت در برابر تجاوز غرب را توصیه می‌کند: >اروپا پیوسته بر حرص و طمع خویش می‌افزاید. اروپا استقلال و آزادی ما را محو می‌کند. اگر آماده یک جنبش برادرانه، غیرتمندانه و جسورانه در زمان مناسب نباشیم، اروپا ما را به کلی محو و نابود خواهد کرد.< در شورش چین، مسلمانان در کنار بودایی‌ها و کنفوسیوسی‌ها، مشارکت جدی داشتند در حدی که دکتر سون‌یات‌سن رسماً چنین گفت: >مردم چین یاری و تلاش هموطنان مسلمان خویش را در راه آزادی و رفاه هرگز فراموش نخواهند کرد.<

به‌زعم استودارت، فشارهای غرب و به‌ویژه پیمان‌ها و قرارهای اروپاییان جنبش اتحاد اسلام را تقویت نمود. ولی باید توجه نمود که جنبش اتحاد اسلام تنها یک واکنش در برابر فشار اروپا نیست. این عنوان مسلمانان را در یک همبستگی بنیادین قرار می‌دهد که از پیوند مشابه در میان مسیحیان بسیار استوارتر است. این رابطه

برخاسته از یک حس عمیق معنوی است. درواقع، این تنها یک پیوند دینی نیست. صرفنظر از رسوم و سنن بومی، سراسر دنیای اسلام را کردار اجتماعی مشترکی بهم بسته و همگون ساخته است. درواقع، اسلام یک ایمان دینی ساده نیست، بلکه یک نظام اجتماعی تام و تمام است؛ تمدنی است که فلسفه، آرمان و شیوه زیست ویژه خود را داراست. این تمدن در برابر تمدن رقیب مسیحی قرار دارد و به دلیل پیشینه طولانی جدال با رقبای خویش از خودآگاهی عمیق و تعصب آمیزی برخوردار است. تمامی مسلمانان به این تمدن ویژه، که آنان را در پیوندی استوار قرار می‌دهد، دلبستگی دارند. این معنای وسیع از اتحاد اسلام شمولی عام دارد و حتی مسلمانان لیبرال و غیرمتعصب، هر قدر که اندیشه غربی را پذیرفته باشند و اتحاد اسلامی را جنبشی ارتجاعی بدانند، نیز به لزوم همیاری مسلمانان باور جدی دارند. زمانی که یک روشنفکر مسلمان آشنا با تمدن غرب، که با پیشرفت‌های مغرب‌زمین آشنایی کامل دارد و خواستار پذیرش آن است، درباره اتحاد اسلام چنین نظری دارد تکلیف توده متعصب و بیسواد و محافظه‌کار عوام روشن است. استیلا و تجاوزات مکرر غرب، روح تعصب دینی و کین و عداوت با تمدن غربی را در مسلمانان بیدار نمود و پیشینه تاریخی تهاجم صلیبی و حوادث معاصر این دشمنی و نفرت را افزونتر کرد و کار را به جایی رسانید که، به‌نوشته استودارت، «این پدیده صلح و آرامش جهان را مورد تهدید قرار می‌دهد.» استودارت می‌افزاید:

این یک وضع پایدار است و ما نباید هرگز خود را بفریبیم و آن را ناچیز شمیریم. آن اعلام جهاد قلابی ترک‌های جوان در سال ۱۹۱۴، که نتوانست جهان اسلام را به حرکت درآورد، نباید ما را مطمئن کند که دیگر هیچ اعلام جهاد حقیقی و اقدام عمومی مسلمانان رخ نخواهد داد. توجه کنیم که یک نظامی آلمانی، که در صفوف ارتش عثمانی خدمت می‌کرد، می‌گوید: «جهاد مقدس به کلی پوچ از آب درآمد، زیرا اصلا مقدس نبود.» اکثر مسلمانان ساختگی بودن این اعلان جهاد را دریافتند و از آن اجتناب کردند. به‌رغم این، پیمان‌هایی که سراسر دنیای اسلام را در زیر سلطه دائم اروپا قرار می‌دهد پیامدهای فاجعه آمیزی در میان مسلمانان داشته است. درواقع، مدتی است که عوامل تحقق یک جهاد مقدس و قیام همگانی مسلمانان به‌طور مدام انباشته می‌گردد. بیست سال پیش، آرمینیوس وامبری، کسی که دنیای اسلام را به خوبی می‌شناسد... نوشت: «هر چه زمان می‌گذرد خطر یک جنگ عمومی میان مسلمانان و مسیحیان بیشتر می‌شود.» این را نیز نباید فراموش کنیم که با گذشت زمان توان مقاومت دشمن نیز بیشتر می‌شود. منظورم تقویت اندیشه اتحاد و همیاری در میان مسلمانان در

سال‌های اخیر است. این اندیشه به دلیل آسان شدن روابط میان ملت‌ها و توسعه اطلاعات بسیار توانمند شده و به همین دلیل اهمیتی مضاعف یافته است.

استودارت در اوایل سده بیستم این تجدید حیات اسلامی را در عرصه اقتصاد نیز به شدت موثر می‌بیند:

تهاجم اروپا در عرصه اقتصاد، مانند سیاست، با ضربات خویشتن ملت‌های خفته را بیدار کرد و اندیشه مقاومت و رهایی را در آنان پدید ساخت. دنیای اسلام، که از سیطره اقتصادی غرب بیش از شکست سیاسی به وحشت و اندوه دچار شده بود، کوشید تا راهی برای خلاصی خود از این وضع بیابد. مسلمانان دوراندیش تلاش و شیوه زندگی جدیدی را آغاز کردند... آن یگانگی و همیاری که در اسلامیت مندرج است در هیچ عرصه‌ای چون اقتصاد نمود ندارد. مسلمانان با پیوندهای استوار دینی، آرمانی و سنت‌های گذشته بهم پیوسته‌اند و در سایه این همپیوندی هر مسلمانی که به هر نقطه از کشورهای اسلامی برود خود را در خانه خویش احساس می‌کند و همگان کم‌وبیش خود را موظف به کمک به دیگران می‌دانند. وسایل حمل و نقل و ابزارهای ارتباطی که امروزه در غرب پدید آمده، سیر و سیاحت مسلمانان را آسان‌تر کرده و آنان که در گذشته به دشواری با مناطق دوردست پیوند می‌یافتند، امروزه به سهولت این ارتباط را برقرار می‌کنند و با یکدیگر می‌آمیزند. بدینسان، گروه‌های جدیدی از تجار و کشتی‌داران و سیاحان و صنعتگران و حتی مبلغین و داعیان دینی پدید شده‌اند که در یک سده پیش تصور آن نمی‌رفت. اعضای این گروه‌های جدید با یکدیگر آشنایی کامل دارند، اهداف یکدیگر را می‌شناسند، و اخوت اسلامی آنها را به هم پیوند داده است. آنان در رقابت با غریبان حمایت از یکدیگر را در میدان تنازع بقا مفید تشخیص داده‌اند. اینان در عرصه کار خود بیش از سیاستمداران مسلمان موفق بوده‌اند و اتحاد میان آنان بیشتر است. لیبرال‌ها و هواداران اتحاد اسلامی و ناسیونالیست‌های مسلمان همه در این عرصه یگانه و متحدند... در اینجا رفتار مسالمت‌آمیز بازرگانانی دیده می‌شود که دست به دست هم داده‌اند تا به کار و سفر و دادوستد و سایر امور عادی بپردازند. لذا، غریبان نمی‌توانند به بهانه‌هایی چون قانون شکنی، بیگانه‌ستیزی، مشی سیاسی مغایر با مصالح غرب، پرووکاسیون و تحریک از فعالیت این گروه‌ها جلوگیری کنند زیرا تلاش اقتصادی مسالمت‌آمیز را کسی نمی‌تواند منع کند. اگر چنین است، پس برنامه آنان در چارچوب اتحاد اقتصادی اسلام چیست؟ پاسخ در یک کلام چنین است: ثروت مسلمانان برای مسلمانان است. تجارت، صنعت و ثمره کار مسلمانان باید به جای مسیحیان در اختیار مسلمانان قرار گیرد. باید سرمایه مسلمانان سرمایه غربی را از

میدان به در کند؛ به‌ویژه باید امتیازاتی که اروپاییان در کشورهای اسلامی به دست آورده‌اند- مانند استخراج معادن و بهره‌برداری از اراضی و جنگل‌ها و رودخانه‌ها و خطوط راه آهن و گمرک‌ها و غیره- و از این طریق ثروت کشورهای اسلامی را به سرزمین‌های بیگانه می‌برند، لغو شود.

به‌نوشته استودارت، در ابعاد فرهنگی نیز این چالش میان دنیای اسلام و تمدن جدید غرب مشاهده می‌شود. نفوذ ایستارهای غربی در برخی عرصه‌ها سریع و در برخی زمینه‌ها کند بوده است. مثلاً، استعمال دخانیات به سرعتی عجیب در سراسر دنیا نشر یافت. ولی اشاعه شیوه پوشاک و نیز آموزش و پرورش غربی با موانع و دشواری‌ها مواجه بوده و در برخی موارد با تغییرات منطبق با سنن بومی، که گاه در آن دگرگونی اساسی پدید ساخته، رواج یافته است. امروزه در مشرق‌زمین همگان توانایی و هنر غربیان را تأیید می‌کنند، ولی در بسیاری از کشورها تأیید فرهنگ غربی و تمایل به پذیرش همه ایستارهای آن با موجی از بیزاری توأم بوده است. تأثیر غرب بیشتر در طبقات اجتماعی بالا و متوسط شرق، به‌ویژه در تحصیل‌کردگان غرب و روشنفکران آشنا با دانش و اندیشه‌های جدید، دیده می‌شود. شمار و میزان نفوذ این نخبگان در کشورهای مختلف متغیر است اما تمامی آنان به میزان معینی با اندیشه‌های غربی آشنا شده، شیوه زیست غربی را پذیرفته و اخذ کرده‌اند. استودارت درباره نگرش شرقیان به‌طور اعم و مسلمانان به‌طور اخص به اخذ تمدن جدید غرب می‌نویسد:

در زمینه بیزاری از فرهنگ غرب و تمایل به مقاومت در برابر غربی‌شدن و بازگشت به گذشته، در میان شرقیان اختلاف نظرها فراوان است. برخی بنیادهای شیوه زیست پدران خویش را حفظ کرده‌اند و در عین حال اندیشه‌های غربی را نیز پذیرفته‌اند و می‌خواهند با آمیزش روح معرفت و آرمان‌های شرقی با ایستارهای غربی معیاری عالی بیافرینند. برخی، یکسره از عادات گذشتگان خویش دست کشیده و غربی‌شدن را بطور جدی پذیرفته‌اند. برخی دیگر نیز به تمدن و دانش و اندیشه غربی توجه کرده و پذیرش آن را گریزناپذیر می‌دانند ولی با نفرت و اکراه و ترس از خطرات آن محتاطانه گام برمی‌دارند.

شبه‌سازی خود به غربیان در سفرهای شرقیان دیده می‌شود. مثلاً، روشنفکران هند و ترک و غیره، که دیپلم‌های دانشگاه‌های غربی را در دست دارند و به چند زبان اروپایی به آسانی سخن می‌گویند و از لوازم زندگی غربی استفاده می‌کنند، هر ساله برای استراحت به ییلاق‌های اروپا می‌روند. پاشاهای ترک یا ثروتمندان هند در اروپا غربی و یا شرقی غربی‌شده به نظر می‌آیند. اینان در کشور خود نیز کاملاً چون اروپاییان لباس می‌پوشند، مانند آنان غذا می‌خورند و حتی در

خانه‌هایی که چون اروپاییان تزیین شده زندگی می‌کنند. ولی در پس این ظاهر غربی احساساتی متفاوت نهفته است: از علاقه شورانگیز به غرب تا نفرت و بیزاری پایان‌ناپذیر از آن. این تنوع احساسات و نگرش به غرب و غربگرایی مختص به یک گروه معین نیست. این گرایش در تمامی کشورهای شرقی و در میان همه گروه‌های اجتماعی دیده می‌شود... ابعاد مثبت و منفی غربگرایی بیشتر در تحصیل کردگان روشنفکر نمایان می‌شود. در این میان افرادی دیده می‌شوند که اندیشه‌های غربی بر آنان تاثیرات نیک بخشیده است. ولی افراد بیشتری نیز هستند که در گذر از کهنه به نو به پرتگاهی صعب در غلطیده و در آنجا نابود می‌شوند. لرد کرومر بسیاری از مسلمانان مصر را، که از اسلام دست کشیده و اروپایی هم نشده‌اند، به حیوانات فاقد استخوان تشبیه می‌کند. یک نویسنده بدبین دیگر اروپایی، اروپایی شدن سطحی و ساختگی را در هند چنین توصیف می‌کند: <در سرای ظریف زیبارویان مغول، فرش‌های درشت و زشت [فروشگاه‌های] خیابان توتنهام کورت لندن فرش می‌شود. تأثیر ما بر افکار هند و تغییری که در وضع این سرزمین داده‌ایم همه از این دست است. ما از آنان تنها این را نخواستیم که آداب و رسوم خود را حقیر شمرده و آن را ترک کنند، بلکه این را نیز خواستیم که جای خالی آن را با اشیا و کالاهای ما پر کنند. این فکر تغییر وضع هندوستان که پدید شده هراس آور است. کسانی که به این فکرها افتاده‌اند گروهی ولگرد کودن‌اند. اینان به هیچ تمدن و به هیچ وطن و به هیچ تاریخی تعلق ندارند و بدان مقید نیستند. این مغزهای متلون و غیرقابل اعتماد فقط حرص و آز می‌آفرینند. اینان زندگی را نفی می‌کنند. اینان خواستاران ترقی و عرفان و نیازمندان به غذای فکری را از رسوم و معارف پیشین خود محروم می‌کنند و در مقابل هیچ چیز مفیدی برای آنها تولید نمی‌کنند. ما کوشیدیم در شرق اندیشه و آمل فضای غرب را ایجاد کنیم. به جای آن موجودی بی‌اندام، آشفته و بی‌ریشه آفریده‌ایم که در آن نه از اندیشه شرقی خبری است و از ترقی غربی. > در حالی که گروهی چنین وضعی دارند، بسیاری از شرقیان از همه چیز غرب کین و بیزاری آرام‌ناپذیری ابراز می‌دارند. سبب این نفرت مشاهده وضع غربی شدگان دروغین است.

به‌نوشته استودارت، وضع دنیای اسلام در سال‌های آغازین سده بیستم حتی بسیاری از تجددگرایان مسلمان را، که پیشتر نگرشی مثبت به غرب داشتند، به سوی مواضع شدید ضد غربی سوق داده و زمینه‌های خشونت‌طلبی را در میان ایشان پدیدار ساخته است:

بتدریج بسیاری از این مسلمانان آزاداندیش، که شیفته اندیشه‌های غربی و در

اقدامات اصلاحی خود متکی به وعده‌های حمایتگرانه اروپاییان بودند، دریافته‌اند که این وعده‌ها همه دروغ بوده و آنان فریب خورده‌اند. به‌ویژه فشار روزافزون اروپا به کشورهای اسلامی این مسلمانان آزادیخواه را به دشمنان سرسخت اروپاییان بدل ساخته، و حتی آنان را از اساس تمدن غرب بیزار کرده است. این دشمنی در اوایل سده بیستم تشدید شده است. کمی پیش از شروع جنگ جهانی یک اندیشمند متفرد مسلمان نوشت: «حوادث ده ساله اخیر و تعدیات و مصیبت‌هایی که بر مسلمانان نازل شد و دنیای اسلام را به نابودی کشید، در مسلمانان چنان روح بیداری و صمیمیت و صداقت و همیاری و دشمنی و بیزاری از دشمنانی که آنان را به این مصیبت دچار کرده‌اند پدید ساخته که مانند آن دیده نشده است.» آتشی که پس از جنگ بالکان در دل مسلمانان افروخته شد در این گفته یکی از نویسندگان ترک نمایان است: «ما شکست خوردیم. ما مغلوب دشمنان بیگانه شدیم زیرا با صداقت خود به مفاهیمی چون حق و انسانیت و انصاف و تمدن باور داشتیم. قشون بلغار به ما نشان داد هر کس که به جنگ برمی‌خیزد به توحش کهن بازمی‌گردد؛ باید تشنه خون بود و از آن سیراب شد، باید کودکان، زنان، ناتوانان و پیران را با قساوت کشت و به مال و جان و ناموس دیگران کمترین اهمیتی نداد. اگر چنین است، ما نیز باید خون بریزیم، در همه جا ستم و ظلم و ماتم و مصیبت بیافرینیم، باطل را بر حق مقدم داریم؛ زیرا تنها بدینگونه است که می‌توانیم علاقه و تأیید و حمایت کشورهای متمدن را جلب کنیم و چون ارتش فردیناند شاه مورد حمایت جهان متمدن واقع شویم.»

بسیاری از مسلمانان تباهی و کشتار جنگ جهانی را مجازات غربیان از سوی خداوند به دلیل حرص و آز آنان و تعدیات گستاخانه و جهانگستری بیرحمانه‌شان می‌دانند. یک روزنامه معتبر ترکیه دولت‌های اروپایی را چنین توصیف می‌کند: «این دولت‌ها بدی‌ها و عملکردهای ظالمانه خود را در کشورهای خویش و در سایر نقاط جهان نمی‌بینند ولی درباره یک رخداد کم‌اهمیت در درون کشور ما هیاهو به راه می‌اندازند و در امور داخلی ما مداخله می‌کنند. آنان هر روز حقوق ما و حق حاکمیت ما را پایمال می‌کنند و می‌خواهند بدن ما را قطعه قطعه کرده و طعمه خود سازند. ما در حالیکه دلمان سرشار از خون و نفرت است به سختی می‌کوشیم تا احساس خود را پنهان کنیم. ما خاموش و غمگین با خود زمزمه می‌کنیم: ای کاش دولت‌های اروپایی در تنازعات میان خود نابود می‌شدند و همانگونه که می‌خواستند ما را بخورند یکدیگر را طعمه خویش می‌کردند.»

جنگ اول جهانی یک حادثه شوم بود و رابطه میان شرق و غرب را وخیم‌تر کرد.

ملت‌های مشرق‌زمین بناگاه دیدند اروپا، که تا آن زمان مجموعه‌ای یگانه و همبسته شمرده می‌شد، درگیر یک جنگ درونی دهشتناک و بیسابقه شده است. آنان دیدند که یگانگی "نژاد سفید" به شکافی عمیق و رفع‌نشده بدل گردیده است. در دوران جنگ، تنها نکته نویدبخش برای شرقیان آن غوغاهای گوشخراش متفکین بود که هدف خویش از جنگ را آزادی ملت‌ها و نشر عدالت و دفع جهانگستری آلمان اعلام می‌کردند. ولی با پایان جنگ، دولتمردان همین دول متفق - در کنار سخنرانی‌های آتشین خود در دفاع از آزادی - از طریق قراردادهای پنهان تارهای جهانگستری و سلطه بر ناتوانان را تیدند و برای تقسیم خاور نزدیک در میان خود به توافق‌های محرمانه رسیدند. بدینسان، در اجلاس صلح دیگر از آن سخنان آزادیخواهانه خبری نبود؛ همان قرارهای پنهان رسمیت یافت و به اجرا گذارده شد. نتیجه آن وعده‌ها تحکم و سلطه اروپا بر خاور نزدیک بود. به این دلیل، توفانی که پس از جنگ شرق را فراگرفت دیگر به سادگی اعتراض‌های خشماگین گذشته نبود. روحیه عصیان گذشته به جنگجویی آشکار بدل شد. استودارت می‌افزاید:

جنگ جهانی برای دنیای شرق دریایی از تجربه بود. اروپاییان میلیون‌ها شرقی و سیاهپوست آفریقایی را از اعماق جنگل‌های دورافتاده بیرون کشیدند و برای نظامی‌گری، کارگری و مشاغل دیگر به میدان ستیز درونی خود وارد کردند. هرچند بیشتر این نیرو در سرزمین‌های مستعمره به کار گرفته شد، ولی بیش از یک میلیون نفر از آنها به خاک اروپا وارد شدند. آنان در اروپا مردان سفید را کشتند و هم‌اغوشی با زنان سفید را آزمودند، با لذت خوشگذرانی‌ها و سرگرمی‌های نژاد سفید آشنا شدند و نقطه ضعف‌های آنان را شناختند، پلشتی‌های آنان را دیدند و با کوله‌باری از داستان و حکایت به موطن خود بازگشتند. امروزه ما چون گذشته برای مردم آسیا و آفریقا ناشناخته نیستیم.

بدینسان، سیمای دنیای اسلام در زمان تالیف کتاب استودارت چنین جلوه‌گر می‌شود:

امروزه جوش و خروشی در جریان است که در تمامی کشورهای شرقی تحت اداره اروپا به سرعت توسعه می‌یابد. در پایان سده نوزدهم تنها چهار دولت مسلمان از حیطه فرمانروایی اروپا خارج بودند و حالتی شبیه به استقلال داشتند: عثمانی، ایران، فاس و افغانستان... در سده نوزدهم در دنیای اسلام، بجز ایران، پدیده ناسیونالیسم حضور نداشت. بدون تردید، پیوندهای قومی و قبیله‌ای نیرومند بود. مثلاً، ترک‌ها به سلطان عثمانی تعصب خاصی داشتند یا اعراب خود را قومی برگزیده می‌پنداشتند. ولی این احساس تعلق قومی و نژادی بود نه ملی. در

سرزمین‌های اسلامی تنها در ایران احساس تعلق ملی وجود داشت و این به دلیل پیوند و انسجامی بود که از دوران‌های کهن میان سکنه این سرزمین وجود داشت. علت فقدان تعلق ملی در دنیای اسلام را باید در پراکندگی و تنوع بسیاری از اقوامی دانست که مجموعه‌ای به نام جهان اسلام را تشکیل داده بودند. به علاوه، احساس تعلق اسلامی در ذات خود با احساس تعلق ملی مغایر است. اسلام تمامی مومنان را برادر می‌داند و یک امت واحد را در نظر دارد. سازمان سیاسی این امت با اصل امامت بیان می‌شود که نوعی دموکراسی عام و در برگیرنده تمامی اقوام مسلمان است و طبعاً با حکومت‌ها و ملت‌های متمایز مخالف است. بنابراین، اگر در نیمه اول سده نوزدهم و همپای اروپا پدیده ناسیونالیسم در دنیای پراکنده اسلامی نضج نگرفت، عجیب نیست...

به این جوش و خروش، شخصیت جذاب و تهییج‌گر جمال‌الدین افغانی [اسدآبادی] نیز افزوده شد. این مرد غیرعادی در هیچ یک از سرزمین‌های اسلامی چون مصر تأثیر عظیم و دیرپا برجای نگذارد. در واقع، اگر جمال‌الدین را پدر واقعی و مربی روح ناسیونالیسم مصری بخوانیم به خطا نرفته‌ایم. جمال‌الدین نه تنها فردی چون غرابی پاشا، که حاضر به اقدامات شدید و مخاطره‌آمیز بود، و امثال او را متأثر کرد، بلکه شخصی چون شیخ محمد عبده و امثال او را، که خواستار اصلاحات تدریجی و آرام از راه نشر دانش بودند، نیز تحت نفوذ خود گرفت.

استودارت، سید جمال‌الدین اسدآبادی را بنیانگذار «ناسیونالیسم اسلامی» می‌داند و بلافاصله به پارادکس مستتر در این مفهوم توجه کرده و آن را چنین توضیح می‌دهد:

ناسیونالیسم اسلامی مفهومی است که در ذات خود تناقض دارد. باید توجه کنیم که شاید در نظر غربیان این تناقض مهم باشد، ولی در نظر شرقیان چنین نیست. شرقیان معانی ملیت و وطنخواهی را به هر شکل درک کنند و بپذیرند، آن را با مفاهیم اخوت و وحدت اسلامی چنان پیوند می‌دهند که این ناسیونالیسم کاملاً رنگ و بوی اسلامی به خود می‌گیرد و در نتیجه همان مفهوم پیشین در قالب جدید جلوه‌گری می‌کند. بنابراین، زمانی که مسلمانان واژه انتزاعی Nation ما غربیان را به کار می‌برند، و یا واژه‌هایی چون «نژاد» و غیره را استعمال می‌کنند، از آن معنایی دیگر جز آنچه ما می‌فهمیم درمی‌یابند.

به نوشته استودارت، از نظر مسلمانان، برای اینکه کسی به یک ملت اسلامی تعلق داشته باشد لازم نیست که در آن سرزمین زاده شده باشد یا مراسم و آداب خاصی را برای عضویت به جا آورد. یک مسلمان هر نقطه از دنیای اسلام را وطن خود می‌داند.

یک مسلمان در هر کشور اسلامی می‌تواند عضو ملی معتبر آن جامعه شود. مثلاً، شعار "مصر مال مصریان است"، که آن را یک شعار کاملاً ناسیونالیستی تلقی می‌کنیم، کاملاً به آن مفهومی که ما درمی‌یابیم نیست. هیچ چیز مانع از آن نیست که یک الجزایری یا یک شامی که در قاهره مسکن دارد مانند یک ناسیونالیست مصری زندگی و کار نکند. علت این است که مسلمانان همواره اتحاد دینی را معادل اتحاد ملی فهمیده‌اند. تمامی کشورهایی که اکثریت جمعیت آن مسلمان باشد، عضو جامعه بزرگی که "دارالاسلام" نام دارد تلقی می‌شود. این "دارالاسلام" به یک معنا سرزمین مشترک همه مسلمانان است و واجب است که تمامی مسلمانان آن را حفظ کرده و از آن دفاع کنند. در این مسئله منافع مادی دخالت ندارد و لذا اگر به یک کشور اسلامی تجاوز شود، مسلمانان را تا دوردست‌ترین نقطه جهان اسلام متأثر و خشمگین می‌کند. با درک مسئله فوق، شناخت این پدیده که چگونه اندیشمندان اسلامی مفهوم غربی "ملت" را با مفهوم موروثی "دارالاسلام" آمیخته و از آن یک مفهوم جدید به نام "ناسیونالیسم اسلامی" ساخته‌اند، آسان می‌شود. این مسئله را در نوشته محمدعلی، یکی از مسلمانان هند، به روشنی می‌بینیم:

در غرب علم و صنعت به تقسیم مردم از نظر نژاد، محیط جغرافیایی و طبقات اجتماعی وابسته است. ولی در شرق چنین نیست. در نظر شرقیان، انسان بر اساس عقیده و دین تقسیم می‌شود و رابطه ملی عموم مسلمانان را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، ملت یعنی ملت اسلامی. اروپاییان این شیوه نگرش را مشابه با تلقی خودشان در دوران قرون وسطی می‌دانند و در راه رسیدن مسلمانان به درک غربی از مفهوم ملت تلاش می‌کنند. آنان در شناخت درک مسلمانان از دین به اشتباهی بزرگ در غلطیده‌اند. آنان فراموش کرده‌اند که اسلام یک دین ساده، یک دین غیر دنیوی نیست که تمامی توجه خود را به آخرت معطوف کرده باشد. اسلام در همان زمان که دعوت به آخرت می‌کند، سازمان اجتماعی، اندیشه، آمال، آداب و رسوم و اخلاق خود را دارد و یک ملت واحد است. اخوت اسلامی، یا آنچه که "اتحاد اسلام" می‌نامند، با مفهوم وطنخواهی برابر است. این اخوت اسلامی با اینکه زائیده وحدت عرف و عادت و قوانین و رسوم است، مانند ناسیونالیسم غربی از وحدت نژاد و سرزمین و تاریخ ناشی نشده است.

استودارت در سال‌های آغازین سده بیستم میلادی "ناسیونالیسم اسلامی" را پدیده‌ای جدید می‌بیند که هنوز به صورت یک ایدئولوژی تدوین نشده است. با این همه، در سراسر دنیای اسلام، به‌ویژه در شمال آفریقا و هندوستان که ناسیونالیسم مبتنی بر سرزمین به دلایل معینی انتشار نیافته است، وجود آن را می‌توان حس کرد. این پدیده

هر روز قدرت بیشتری می‌یابد. او به‌نقل از سرِ تئودور موریسون می‌نویسد:

تعلق به ملیت‌های متمایز سبب عدم پیوند مسلمانان نمی‌شود. این موجی است که بر فراز آسیا و هندوستان و مسلمانان آفریقا در تلاطم است. ناسیونالیسم اینان شکل جدیدی از اسلام‌گرایی است. دین محمدی پس از ارتباط با اروپا به جای اینکه ویران شود با شور دینی عظیمی در حال گسترش است. و این امر از آرزوی مسلمانان در جلب دیگران به آیین خود و یگانگی و همبستگی آنان نشئت می‌گیرد. این عوامل توده مردم را به جنبش واداشته و نجبگان را به فعالیت‌های سیاسی متمایل کرده و در همه جا تحریکات را، به‌رغم مخاطرات مهلک آن، پراکنده است.

تحقیق مهم استودارت در زمانی انجام گرفت که انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ در روسیه به‌تازگی پیروز شده و دنیای غرب را پس از جنگ اول جهانی به چالشی جدید فراخوانده بود. طبیعی است که استودارت نسبت به رابطه میان نهضت نوزایی اسلامی و بلشویسم حساس باشد و بخشی از کتاب خود را به آن اختصاص دهد. استودارت که پیشتر به شکل مشروح درباره پیشینه طولانی و ریشه‌های عمیق جنبش اسلامی سخن گفته بود، در این بررسی به یکباره سخنان گذشته را فراموش می‌کند و بخش مهمی از تحرکات دنیای اسلام را به «تحریکات بلشویکی» نسبت می‌دهد. بدینسان، نخستین هسته‌های نظریه‌پردازی جدید درباره «خطر کمونیسم» رخ می‌نمایند. چنانکه می‌دانیم در دهه‌های بعد «مقابله با خطر کمونیسم» به شعار اصلی کانون‌های استعماری دنیای غرب بدل شد و به بهانه آن هر جنبش استقلال‌طلبانه و ضد استعماری به‌شدت سرکوب گردید. استودارت می‌نویسد:

بلشویسم روسیه در مقابل دولت‌های اروپایی ایستاده، وضع و کردار آنان را به استهزا می‌گیرد و آنان را به مبارزه می‌طلبد. در دوران نزاع قدرت‌های اروپایی بر سر تقسیم غنایم جنگی، که هنوز هم ادامه دارد، سران بلشویسم به فرصت‌های طلایی که در شرق برایشان پدید آمده بود با شادمانی هراسناکی چنگ زدند... تبلیغات بلشویکی در جنبشی که خاور نزدیک و میانه را در بر گرفته تأثیر بسزا داشته و در برخی مناطق این جنبش‌ها را به هرج و مرج کشانیده است.

بدینسان، استودارت فصل نهم کتاب خود را به «انقلاب اجتماعی و بلشویسم» اختصاص می‌دهد. تحلیل استودارت از بلشویسم به‌ویژه از این زاویه جالب توجه است که یک شرق‌شناس و اسلام‌شناس آمریکایی با دیدگاه‌های کاملاً استعماری تأثیر این پدیده را در نخستین سال‌های تکاپوی آن بر شرق بررسی می‌کند. او می‌نویسد:

در دوران جنگ جهانی [اول] نارضایی مردم مشرق زمین به مرحله خطرناکی رسید. در بسیاری از مناطق خاور نزدیک فقر و پریشانی مهلک و عقده‌ها و کینه‌های دیرین دست به دست هم داده و هرج و مرج آفریدند. اکنون به این آشوب‌های وخیم عامل بلشویسم روسیه نیز افزوده شده و تأثیر شوم خود را نمایان می‌سازد. این تأثیر در آغاز، بی آنکه هدف خود را آشکار کند، به اشاعه نارضایتی‌های موجود و سازماندهی آشوب‌ها و به دست‌گیری رهبری آن معطوف بود. بلشویسم با شعار انقلاب جهانی و تخریب تمدن زیانبار غرب به میدان آمد. رهبران بلشویسم به تهاجم مستقیم به غرب اکتفا نکردند و حرکت خود را در قاره آسیا و آفریقا نیز توسعه دادند. سران بلشویک بر آن بودند که اگر بتوانند در مشرق زمین آتش انقلاب را برافروزند، بلشویسم روسیه یک متحد عظیم خواهد یافت که می‌تواند تأثیرات اقتصادی جنگ را در قاره اروپا تشدید کند و کارگران اروپا را به خود جلب نماید. در چنین شرایطی، بلشویسم پدیده‌ای دهشتناک می‌شد که از طریق تخریب صنایع غرب سراسر اروپا را به کام یک انقلاب عمومی می‌کشید. تلاش و دعوت بلشویک‌ها چه از نظر مضمون چه از نظر شکل جهانشمول بود و هیچ بخشی از کره زمین را مستثنی نکرد. هیچ نارضایتی مردمی نبود که بلشویک‌ها بر آن دست نگذارند و با بهره‌گیری از آن به تحریک نپردازند. سلاح اصلی مبارزه بلشویکی "اتحاد کارگران جهان" برای استقرار دیکتاتوری سرخ آنان بود. بدینسان، در سراسر جهان - اروپا، آسیا، آفریقا، استرالیا و آمریکا - مبلغین بلشویکی خصومت و انتقام از سرمایه‌داران را در میان ناراضیان اشاعه می‌دادند. هرگونه آرمان ناسیونالیستی، هرگونه تعدی و بی‌عدالتی، و هر نوع بی‌تدبیری و بی‌نظمی اجتماعی در هر گوشه از جهان وسیله مناسبی برای شعله‌ور ساختن آتش جنگ طبقاتی از سوی بلشویک‌ها به شمار می‌رفت.

نگاه استودارت آمریکایی در این زمینه بسیار شبیه به تحلیل‌گران کهنه‌کار استعماری بریتانیاست و این تشابه به دلیل سنن و منشاء مشترک امپریالیسم انگلوساکسون قابل درک است. او می‌نویسد:

مساعده‌ترین زمینه برای اهداف بلشویکی در خاور نزدیک و میانه فراهم بود. علاوه بر وجود زمینه‌های آشوب، این منطقه هدف تهاجم روسیه تزاری به شمار می‌رفت و مأموران روسی سالیان مدید به بررسی وضع آن اشتغال داشته و برای تحقق اهداف بلشویکی زمینه مناسبی فراهم ساخته بودند. به علاوه، در کشورهای چون ترکیه و ایران و افغانستان و هند لازم نبود که بلشویک‌ها فعالیت جدیدی را در برانگیختن احساسات خصمانه دینی، قومی و سیاسی علیه بریتانیا

آغاز کنند. این کار طی چند نسل توسط تزاریسیم روسیه شده بود و مردم این سرزمین‌ها را از جهانگیری و حرص و مکر انگلیسیها به هراس انداخته بودند. کارمایه کافی برای این تحریکات در آرشیوهای سن پترزبورگ و در مغزهای کارکنان اداره امپراتوری روسیه موجود بود و تنها بلشویک‌ها باید آن را در راه هدف تازه خویش به کار می‌گرفتند.

در سال ۱۹۲۰ فعالیت بلشویک‌ها در خاور نزدیک و میانه آشکارتر شد. در واقع، این سیاست نابخردانه متفقین بود که تعداد هرچه بیشتری از ناسیونالیست‌ها را به آغوش بلشویک‌ها می‌انداخت. برای نمونه، روزنامه/یزوستیا، ارگان و ناشر اندیشه‌های بلشویک‌ها، از زبان رئیس یک هیئت افغانی در مسکو نوشت:

رئیس هیئت نمایندگی افغان می‌گوید: من نه سوسیالیستم نه کمونیست. هدف سیاسی من تنها راندن انگلیسیها از قاره آسیا است. من در آسیا دشمن آشتی‌ناپذیر سرمایه‌داری اروپایی‌ام و به این دلیل با کمونیست‌ها همراه و متحد می‌باشم... دعوت حکومت شوراهای از همه ملت‌ها برای مبارزه با سرمایه‌داران تاثیر بزرگی بر ما نهاده است. اما این را به خاطر داشته باشید که زمانی که ما از سرمایه‌دار [کاپیتالیست] سخن می‌رانیم منظورمان اجانب و به‌ویژه انگلیسی‌ها است.

استودارت به تعارض میان سیاست‌های ملحدانه بلشویک‌ها با آرمان و ایمان مسلمانان اشاره می‌کند و می‌نویسد:

ناسیونالیست‌های شرق از یکسو خود را در معرض خطر شیطانی بلشویسم و از سوی دیگر در مسیر توفان جهانگستری دولت‌های طماع اروپایی می‌دیدند. آنها احساس می‌کردند که باید یکی از این دو نیروی خطرناک را علیه دیگری به کار گیرند. رفتار متفقین پیروزمند ناگزیر ملت‌های شرق را به غاصبان بلشویک نزدیک می‌کرد و آنها با هر ضربه‌ای که لنین به دولت‌های غرب وارد می‌ساخت همراهی می‌کردند. دولتمردان غربی باید به خاطر داشته باشند که مروج اصلی بلشویسم نه زینوویف، سخنان کنگره باکو، بلکه ارتش مستقر در سنگال و ژنرال گورو است که با بازوان مقتدر نظامی خویش در سوریه و عربستان مشغول‌اند و با مشت آهنین خویش توده‌های مردم را به سوی بلشویسم می‌رانند.

به‌طور خلاصه، لوتروپ استودارت یکی از مختصات اصلی جنبش نوزایی اسلامی و وجه اشتراک تمامی نحله‌ها و مشرب‌های مصلحین مسلمان را در اوایل سده بیستم میلادی چنین می‌بیند:

امروزه در میان مسلمانان یک اندیشه عام و مورد قبول همگان وجود دارد و آن

باور به ضرورت یک نوزایی و اصلاح دینی در اسلام برای نیل به عظمتی فراتر از تمدن گذشته اسلامی است. در ضرورت این کار لیبرال‌ها، ناسیونالیست‌های افراطی، محافظه‌کاران و متعصبین مذهبی اشتراک نظر دارند. سر تئودور موریسون می‌نویسد: «هیچ مسلمانی را نمی‌توان دید که بپذیرد اسلام مرده و یا توان تجدد و ترقی ندارد. همه می‌پذیرند که اسلامیت به دوران انحطاط خویش وارد شده، و به دلیل غرور در تفاخر به گذشته و سکون و رویگردانی از اصلاح به عقب‌ماندگی دچار شده است... ولی این مردم خوشبین‌اند و گمان می‌کنند که اسلامیت نیز بتدریج به دوران نوزایی و ترقی وارد خواهد شد. آنان برآنند که اسلام از دانش و پیشرفت‌های غرب انگیزشی برای ترقی کسب می‌کند و این امر اسلامیت را به تکاپویی جدید وامی‌دارد. امروزه نشانه‌های آشکار این نوزایی و حرکت تکاملی در هرسو دیده می‌شود.»

نکته‌ای که این گروه از اسلام‌شناسان غربی در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم به آن توجه جدی نمودند، بهره‌گیری مسلمانان از دستاوردهای جدید بشری در زمینه ارتباطات بود. اولین کسی که در این زمینه هشدار داد آرمینیوس وامبری، اسلام‌شناس معروف یهودی، بود. وامبری استاد گلدزیهر، اسلام‌شناس نامدار، و همان کسی است که در سال ۱۹۰۱ تئودور هرتزل را به سلطان عبدالحمید عثمانی معرفی کرد. وامبری در سال ۱۹۰۶ نوشت:

مطبوعات اسلامی در سراسر آسیا و آفریقا نشر می‌یابد و اثر می‌گذارد. نقش این مطبوعات به سان نشریات ما نیست، بلکه تاثیری عمیق و ماندگار دارد. در هند، ترکیه، ایران، آسیای میانه، جاوه، مصر و الجزایر روزنامه‌ها نفوذ جدی یافته‌اند. دیدگاه‌های اروپاییان درباره اسلام و پیمان‌های آنان توسط این نشریات به سرعت برق در افکار مسلمین نشر می‌یابد. اینگونه اخبار به شکل غریبی، در مجامع و میهمانی‌ها، مورد بحث و جدل قرار می‌گیرد. شراره به سرعت به شعله‌ای هراس‌انگیز بدل می‌شود. اگر به مخاطراتی که در پس پرده آرامش نضح می‌یابد توجه نکنیم و بر آن چشم پوشیم خطایی جبران‌ناپذیر مرتکب شده‌ایم... در چنین وضعی به راه انداختن یک جنگ همگانی [علیه استعمار غرب] بسیار آسان خواهد بود.

پانزده سال بعد لوتروپ استودارت مجدداً به «رشد حیرت‌انگیز» مطبوعات در دنیای اسلام توجه کرد و نوشت:

از زمان نگارش این سطور توسط پروفیسور وامبری تا امروز وضع دشوارتر شده است... نشریاتی که به اتحاد اسلامی دعوت می‌کنند، و وامبری به آنها اشاره

کرده است، به طرز حیرت آوری افزایش یافته‌اند. در اوایل سال ۱۹۰۶ در سراسر دنیای اسلام بیش از دویست نشریه مبلغ اندیشه اتحاد اسلامی منتشر نمی‌شد، ولی در پایان همان سال شمار آنها به بیش از پانصد نشریه، و در سال ۱۹۱۴ به هزار نشریه رسید و اکنون از این هم بیشتر شده است. مسلمانان برای رسانیدن اندیشه‌های خود به برادران خویش از تلگراف و راه آهن و سایر وسایل سریع ارتباطی استفاده می‌کنند. شبکه وسیعی از ارتباطات (پیک‌های مخصوص، حاجیان، تاجران، سیاحان، پست، روزنامه‌ها، کتاب‌ها و رساله‌ها و بیانیه‌ها و غیره) با واسطه و بی‌واسطه در کار اطلاع‌رسانی‌اند. در بغداد و تهران روزنامه‌های چاپ مصر، در بصره و بمبئی نشریات چاپ استانبول، در محمره و کربلا و پورت سعید مطبوعات چاپ کلکته دیده می‌شوند.

چنانکه می‌بینیم، نگاه استودارت به دنیای اسلام مشابه نگاهی است که ساموئل هانتینگتون در اواخر سده بیستم ابراز داشت و به همین دلیل نظریات استودارت نیز، چون هانتینگتون، واکنش شدید مسلمانان را برانگیخت. از جمله، بهاء سعید، متفکر مسلمان ترک، در مقدمه ترجمه ترکی کتاب استودارت نوشت:

اگر من نیز چون نویسنده زائیده خون انگلوساکسون بودم، از این بیداری و انقلاب عظیم دنیای اسلام درس عبرت می‌گرفتم و یقین می‌کردم که میلیون‌ها انسانی که در زیر سلطه این نژاد ستمکار [غربی] با اسیری و ذلت گذران می‌کنند زنجیرها را خواهند گسست... مولف بیداری و انقلاب دنیای اسلام را پدیده‌ای دهشتناک می‌داند، ولی با قدرت قلم خویش این احساس را پنهان می‌کند. مولف، به‌رغم همه متانتی که در تحلیل خویش ارائه می‌دهد، به درستی می‌داند که بیداری شرق تهدیدی برای موجودیت استیلاگرانه غرب است و ضعف بشری او در اینجا خودنمایی می‌کند... هویت غربی او حکم می‌کند که وی همواره شرق را "نادان" و "مرتجع" و "کهنه‌پرست" توصیف کند... به راستی انسان شرقی را که در خانه خود اسیر و ذلیل بیگانه شده چگونه می‌توان با واژه‌هایی چون "آرامش" و "امنیت" و "رفاه" و "بهداشت" (به عنوان ارمغان سلطه بیگانه) تسلی داد؟ شرقی می‌بیند نسلی که از وبا و طاعون رهایی یافته امروزه با آتش اسلحه غربی نابود می‌شود. او می‌بیند که جنگ‌های داخلی دیروز جای خود را به کشتارهای جمعی توسط بیگانگان داده است. مدیران بزرگی چون لرد کرومر به این اصل معتقدند که «شرقی را باید نه آنگونه که او می‌خواهد بلکه آنگونه که صحیح است، یعنی ما می‌خواهیم، اداره کرد.» به راستی روشنفکران غربی چگونه می‌توانند این حق مسلم انسانی را که هر کس باید در تعیین سرنوشت خود آزاد باشد، تنها به خود تخصیص دهند؟ تنازع بقا و جدال معاش می‌تواند برای عملکرد

انسان‌ها مشروعیتی پدید آورد، ولی آیا می‌تواند به اسارت یک قوم دیگر و ویران ساختن سرزمینی دیگر نیز مشروعیت بخشد؟

بهاء سعید درباره حرکت‌هایی چون وهابی‌گری و بابی‌گری و بهایی‌گری، که در اوایل سده بیستم از سوی استودارت و سایر اسلام‌شناسان غربی به‌عنوان جنبش‌های "تجددگرایی اسلامی" تمجید می‌شدند، و تمایز آن با جنبش‌های راستین تجدد اسلامی چنین می‌نویسد:

این تجدد اسلامی اندیشه‌ای است که بسیاری از متفکرین غرب به آن توجه خاصی معطوف می‌دارند. چرا؟ چون اندیشه‌ها و نحله‌هایی که در دنیای اسلام در مخالفت با شکل عمومی و طبیعی زندگی مسلمین و برخلاف منطق اجماع مسلمین پدید شده، از دیدگاه غربیان نیازمند تقویت و یاری است. مثلاً، غربیان در فرقه‌هایی چون بابی و وهابی و یزیدی و غیره ویژگی‌هایی منطبق با پروتستانیسیم غربی می‌یابند و آن را نوعی نوید تجدد می‌شمردند و آنگاه این فرقه‌ها را جنبش‌های فکری ارزیابی نموده و به هواداری از آن برمی‌خیزند. زیرا اینگونه تفرقه‌ها می‌تواند دنیای اسلام را تضعیف کند و آن را برای سلطه غرب آماده سازد. به این دلیل است که غربیان اینگونه افکار را تمجید و تقویت می‌کنند. مثلاً، به بابی‌گری و بهایی‌گری بنگریم که به‌زعم آقای استودارت مانند پروتستانیسیم یک جنبش تجدد دینی است. روس‌ها در ترکستان و انگلیسی‌ها در هندوستان، مانند آن مغربی حریص که سکه‌ای یافته بود، به حمایت از بابی‌گری و بهایی‌گری برخاسته‌اند. آنان می‌خواستند به این وسیله اختلافی را که به گمان ایشان در ایران و ترکستان میان شیعه و سنی موجود است تشدید کنند؛ و یک نفاق جدید نیز بر آن بیفزایند. و در هندوستان بر طریقت‌های صوفی، که مخالف جامعه اسلامی شناخته می‌شوند، یک فرقه دیگر بیفزایند... آری! بایگری تا زمانی که شعار خود را مخالفت با اسلامیت قرار داده در نزد مسیحیان، مانند "مسیحیان جوان"، "اسلامیان جوان" نام دارد و مورد حمایت آنان است. این چنین "جنبش فکری" نه می‌تواند راهبر "تجدد اسلامی" شود و نه حتی در نزد مسلمین احترامی دارد. وهابی‌ها نیز، که می‌خواهند مرقد پاک نبوی و مسجد الحرام و سلیمانیه و مسجد عمر را ویران کنند، مورد احترام و حمایت مسلمانان نیستند و تنها دشمنان اسلام عمل آنها را می‌پسندند و به تمجید از آنان برمی‌خیزند. ولی در مقابل سنوسی‌ها قرار دارند که جهاد معنوی و پاکی عمل و اخلاق را شعار خود قرار داده‌اند. حتی اگر سید سنوسی جامعه ترک را تکفیر کند، یقین داشته باشید که او باز در قلب آناتولی مورد احترام و تبرک فراوان و چهره‌ای مقدس خواهد بود. طبیعی است که چنین سید سنوسی در نظر غرب مرتجع و مردود باشد. در اسلام

مرشدان و منجیان حقیقی مردمانی جلیل‌القدر و به دور از شائبه‌های نفسانی هستند. از جمله اینان متفکر بزرگ جمال‌الدین افغانی است که راهنمای هشیاری و بیداری مسلمین بود. ولی او در نزد غریبان، چون بابی‌ها، محترم نشد بلکه مستوجب شکنجه و قتل شناخته شد. آقای استودارت در بیان توصیف‌های آنچنانی از بابی‌گری و بهایی‌گری و وهابی‌گری معذور است زیرا محیط او و دشمنی با اسلام، که در محیط او موروثی است، بر او تأثیر خود را گذارده و این طبیعی است. آقای استودارت به نقل از لرد کرومر می‌نویسد: «اسلام اصلاح‌پذیر نیست، و اگر اصلاح شد آن دیگر اسلام نیست، چیز دیگری است.» چقدر عجیب است. چنین بنظر می‌رسد که غریبان با کمال میل و با چشمانی گشاده در انتظار اصلاح وضع مسلمین‌اند، و چون اسلام را قابل ترقی نمی‌بینند متاسف می‌شوند. ما نمی‌دانیم اصلاح و تجدد اسلامی را چه کسی باید توضیح دهد: خود اسلام و یا دیگران؟

اسلام مانند کمونیسیم یک نهاد محدود به اصول معین نیست که اگر یک اصل آن تغییر کند بتوان گفت که این دیگر اسلام نیست، چیز دیگری است. مثلاً، نفی مالکیت خصوصی یکی از اصول کمونیسیم است و حال اگر کمونستی این اصل را نپذیرد، او دیگر کمونست نیست. اسلام یک نهاد جعلی و یک مکتب تشکیلی نیست، بلکه دینی است الهی که غایت بعثت پیامبر آن رحمت برای عالمیان بوده است. اساس اسلام بر بنیاد خیر و احسان و الفت و محبت و اخوت و مساوات و علم و حکمت و منع از منکر و فحشا و عدوان و طغیان و کین و جهالت استوار است. چگونه می‌شود این اساس و بنیان را مانع ترقی و کمال دانست و یا آن را ناقص و محتاج اصلاح شمرد؟ برای رسیدن به این رحمت، اجماع امت و یا اجتهاد فردی همان تقدسی را دارد که خود دین دارد. اینگونه مجتهدین قطعاً اهل کناره‌گیری و گوشه‌نشینی نیستند؛ زیرا برای یک مسلمان کناره‌گیری از اساس اسلام ممکن نیست. آن میثاق اجتماعی که بر بنیاد کناره‌گیری از اساس اسلام شکل گرفته باشد قطعاً نمی‌تواند راهنمای جامعه مسلمین باشد. برای هر اندیشمندی که قرآن را به عنوان راهبر هدایت خویش پذیرفته، عشق به دانش اساس حرکت اوست و برای هر متفکری که دین محمدی را از این مبدا می‌شناسد معاد عین ترقی و تکامل است.

آقای استودارت توحش و استبداد در تاریخ شرق را به رخ می‌کشد ولی درباره غرب سکوت می‌کند. ما می‌دانیم که غرب امروز ادامه غرب دیروز است، و غرب دیروز را نیز می‌شناسیم. همه داستان جنگ انسان‌ها با حیوانات درنده در میدان‌های بازی روم را می‌دانیم و با ستم‌های رومیان به مسیحیان آشنایی داریم. نکیز یسیون، ستم‌های اسپانیایی‌ها به مسلمانان، کشتار کاتولیک‌ها در انگلستان و

غیره و غیره چیست؟ به راستی نمونه‌های توحش و استبداد غربی را در تاریخ کدام ملت شرقی می‌توان یافت؟ اگر از مغول‌ها سخن می‌گویید این را نیز به یاد آورید که یاساهای مغول بنیاد قوانینی مدون را نهادند که برای سالیان دراز منشاء نظم اجتماعی بود. و اگر از شمشیر اسلام سخن می‌گویید، به یاد داشته باشید که همان شمشیر هراسناک عمر بود که مسیحیان را از قتل عام و شکنجه نجات داد. آیا این اقدام او از فرمان فردریک کبیر بی‌اهمیت‌تر بود؟ چرا^{۲۲} اشراف مغرور پروس، و استقلال آنان در برابر فردریک را به رخ می‌کشیم، ولی شوراهاى متین و موقر بیگ‌های اوغوز را فراموش می‌کنیم؟ چرا دوران عیاشی و سفاهت دربار بوربن‌ها و بورجیاها و مدیچی‌ها و بازی‌های جنون‌آمیز نرون و بدکاری‌های دربار بیزانس فراموش می‌شود، ولی بدی‌های فردی پادشاهان شرق به ابزار ملامت و تحقیر تمامی شرقیان بدل می‌گردد؟ آری! تاریخ سیاسی مفصل مشرق زمین را نمی‌توان در استبداد خلاصه کرد. اگر فضیلت‌های این تاریخ آموزنده را مدنظر قرار دهیم، درمی‌یابیم که در تحولات شرق همواره یک اصل اساسی موثر بوده که در شعار الله واحد تبلور یافته است. این شعار یک جدال معنوی را تجلی می‌بخشد که انسان‌ها را به رهایی از استبداد و شرک و گمراهی فراخوانده و می‌خواند.